

برخی از پایه های تئوریک انفعال «چپ»

در تحولات اخیر ایران!

چرا «چپ» غافلگیر شد؟

آنچه باعث انفعال در جریان تحولات اخیر ایران و برداشت نادرست چپ مهاجر از اوضاع داخل کشور شد، صرفاً یک اشتباه تاکتیکی است؟ با اعلام اشتباه در برداشت اجتماعی از انتخابات اخیر ریاست جمهوری، آنطور که اینروزها در نشریاتشان اظهار نمی دارند، اشتباهی مشابهی تکرار نخواهد شد؟ این رویداد و این نوع پدیده ها ریشه های نظری و تئوریک ندارند؟ آنها که خود را مارکسیست و یا طرفدار سوسیالیسم، اما فارغ از ایدئولوژی اعلام می کنند، در حقیقت به پیروان انواع ایدئولوژی ها و مباحث ایده آلیستی و منفعل کننده تبدیل نشده اند؟

برای این سوالات باید پاسخ درخور پیدا کرد و تلاش برای جلوگیری از تکرار اشتباه را چندجانبه کرد!

مرور دوران اخیر نشریات اپوزیسیون چپ این اندیشه را تقویت می کند، که ریشه تئوریک عدم درک واقعیات جامعه امروز ایران، تا حد ندیدن و باور نداشتن به جنبش مردم، ابتکارات توده ای مردم و توان ناشی از آگاهی آنان را باید در پذیرش مواضع «پوزیتیویستی» - مدافع نظم سرمایه داری - جستجو کرد. نگرشی که هر روز بیشتر با مواضع «پسامدرنیستی» تکمیل می شوند که به ویژه در سال های پس از حوادث مربوط به کشورهای سوسیالیستی توسط ایدئولوگ های سرمایه داری به انواع شیوه ها و در قالب های مختلف در میان صفوف چپ پخش می شود. حاصل این تلاش تئوریک سرمایه داری فلج سیاسی «چپ» و در حاشیه جنبش قرار گرفتن و عقب ماندن از خیزش های اجتماعی و توده های مردم است. حادثه ای که در انتخابات اخیر ایران به وضوح خود را نشان داد و ضربه مهلکی به اکثریت تشکل های چپ و جنبش غیرمذهبی ایران وارد آورد.

تحت تاثیر مستقیم همین کارزار تئوریک سرمایه داری است که اغلب نویسندگان و تدوین کنندگان تحلیل های اجتماعی، آنجا که واقعیات را هم انکار نکردند و نمی کنند و حتی آنرا در مطالب و نوشته های خود منعکس می کنند، قادر نمی شوند این واقعیات را پایه تحلیل و ارزیابی خود از جامعه قرار دهند. برخی تحلیل های آستانه انتخاباتی که در آنها اشاره به خطر نیروهای مهاجم راست ارتجاعی در جمهوری اسلامی برای قبضه کامل قدرت و برقراری دیکتاتوری مطلق، و یا روش های مقابله مردم با آن شد و یا (به ویژه) اطلاعاتی، اعلامیه ها و مقالاتی که پس از اعلام نتایج انتخابات در نشریات چپ انعکاس یافت، نمونه های برجسته و به یاد ماندنی از این تاثیر آگاه و ناآگاه می باشد (نگاه کنید به نشریه «گار» شماره ۱۵۷، درباره موضع سازمان فدائیان درباره انتخابات ریاست جمهوری و نامه مردم شماره ۵۰۵، مقاله «ملاحظاتی پیرامون انتخابات ...»).

"اتمیزاسیون"، اسلوبی "پسامدرنیستی"!

تحلیل علمی، تحلیلی است از کل به جزء. که هدف از آن شناخت اجزاء تشکیل دهنده پدیده ها، شناخت روابط و وابستگی های متقابل پدیده ها، چگونگی تاثیرگذاری آنها بر یکدیگر و فعل و انفعالات آنها تحت تاثیر عوامل داخلی و خارجی و شکل یابی نهایی آنهاست.

یکی از شیوه مقابل این اسلوب علمی تحلیل و نگرش رویدادها، تحلیل اتمیزاسیونیستی "از پدیده هاست، که انگلس آنرا ضددیالکتیکی ارزیابی کرده و نوشت، این شیوه تحلیل پدیده ها یعنی «دیدن درخت، درخت، درخت ... بدان منظور که جنگل دیده نشود و کل "از نظر دورمانده و مخفی بماند».

تحلیل علمی با اجازه می دهد که اجزاء پدیده ها را دیده و پس از کنکاش لازم پیرامون آنها، بار دیگر به کل بازگردیم و به ابهامات خود پیرامون آن خاتمه بدهیم. بدین ترتیب ما قانونمندی ها را مکرر در مکرر، در دل پدیده ها بازمی یابیم و چراغ راهنمای حرکت خود در جامعه می سازیم. قانونمندی هائی که تحت تاثیر ذهن و شناخت جامعه و افراد آن، روحیات مردم، سنت ها، فرهنگ، مذهب، زبان، آداب و رسوم و ... مردم جامعه قرار دارند، درحالی که

این عوامل ذهنی و رویایی مستقل از واقعیت مادی جامعه نیستند. این اسلوب کارمایه «تئوری شناخت» مارکسیستی است.

اتمیزاسیون و انواع دیگر شیوه های پسامدرنیستی، در حالیکه اجزاء را نمی بیند، به کل یاز نمی گردد، تا از پدیده شناخت کامل و از این شناخت کامل، حرکت نسوی آینده و از آن مهم تر، پیش بینی روندها را ممکن سازد. بدین ترتیب است که دو اسلوب، برخاسته از دو برداشت از مسئله اصلی فلسفه «ماتریالیستی» و «ایده آلیستی» در برابر یکدیگر قرار می گیرند. یک اسلوب به ما اجازه می دهد با دیدن اجزاء به نتایج کلی برسیم و حرکت بالنده جامعه را ببینیم و بر اساس آن با جنبش و خیزش های اجتماعی همگام و حتی پیشگام باشیم و نفی انقلابی نظام حاکم و ضرورت راه های برقراری نظام نوین را با اتکاء به توده مردم خواهان این تحول اساسی بازشناسیم، و اسلوب دیگر ما را در اسارت اجزاء جدا از هم و بظاهر مستقل نگهداشته و مانع شناخت دقیق و همه جانبه از «کل» شده و دچار فلج سیاسی و فکری می کند.

حالا ببینیم سرمایه داری و ایدئولوگ های این نظام که تلاش می کنند طرفداران تحولات اجتماعی و تشکل های چپ را به اسارت اندیشه های خود در آورند، کدام اهداف اساسی دیگر را دنبال می کنند.

آنها با برشماری اجزاء پدیده ها و کوشش بی امان برای جلوگیری از یافتن ارتباط آنها با یکدیگر و رسیدن به «کل»، نمی کوشند اصل نظام سرمایه داری را ابدی جلوه دهند. بدین ترتیب است که حوادث، رویدادها و پدیده ها در نظام سرمایه داری جدا جدا و مستقل از «کل» (صورتبندی اقتصادی-اجتماعی حاکم) مطرح می شوند. انواع مقالات، گزارش ها، نوشته ها، تحلیل ها و کتاب ها که در میلیون ها نسخه منتشر می شوند و بنا از انواع شبکه های خبری و تلویزیونی سراسری در جهان پخش می شود، متکی به همین شیوه برخورد با پدیده هاست: طرح «اجزاء»، بدون اشاره به «کل» و نتیجه گیری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هماهنگ!

این همان شیوه ایست که مطبوعات متعلق به جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور نیز متکی به آن عمل می کنند. و در داخل کشور نیز مطبوعات وابسته به بازار و سرمایه داری تجاری ایران (مانند رسالت) به نوع دیگر آنرا پیگیری می کنند. تفاوت آنها تنها در این است، که در اولی بر نژاد و ملیت پافشاری می شود و در دومی بر مذهب و اسلام مورد نظرشان.

با همین شیوه و نگرش آگاهانه است، که آنها اکنون نیز به استقبال انتخابات محمد خاتمی و رای ۲۰ میلیونی مردم ایران رفته اند. تمام کارزار خبری-تفصیلی که اکنون در مجموعه نشریات داخل و خارج کشور متعلق به آنان و یا نزدیک به آنان جریان دارد، اینست که «خاتمی می تواند، یا نمی تواند؟ شورای نگهبان و گروه بندی های صاحب قدرت و وابسته به روحانیت ارتجاعی اجازه می دهند، یا نمی دهند؟ آمریکا و غرب می پسندند، یا نمی پسندند؟

بدین ترتیب، در حالیکه حوادث مکرر در مکرر تکرار می شوند و توان یا عدم توان شخصیت ها مطرح می شود، کوچکترین اشاره ای به توان مردم، جنبش توده ها و نیاز انقلابی مردم برای تغییرات بنیادی و رشد آگاهی آنها برای شرکت عملی در این تغییرات نمی شود.

البته در این میان اصطلاحات رایج در رسانه های وابسته به جهان سرمایه داری، توسط مروجان و کاشفان این اصطلاحات و لغات نیز بی وقته مطرح می شوند؛ تا لغات و اصطلاحاتی که بار مشخص فلسفی، سیاسی، طبقاتی دارند، به اذهان راه نیافته و از جزء به کل راه پیدا نشود!

بدین ترتیب است که القابی نظیر «میان‌رو»، «تندرو»، «آهسته‌رو»، «لیبرال»، «باز» و ... به عنوان ابزار شناخت شخصیت ها، بی وقته تکرار می شود، بدون آنکه معلوم شود بار طبقاتی و اجتماعی این لغات چیست و کدام ارتباط بین آنها و «کل» نظام برقرار است؟ برنامه ها چیست؟ اندیشه ها کدامست؟ مواضع کدامند؟ حامیان طبقاتی کیستند؟ مخالفان طبقاتی تحولات کجا قرار دارند؟ و ...

و یا رویدادهائی نظیر حمله به این و آن، گرفتن و بستن و کشتن و یا آتش زدن و تخریب کردن و ... بصورت اجزاء و حوادث بیان می شوند، بدون آنکه ریشه های آن برای رسیدن به «کل»، در نظام طبقاتی حاکم کاویده شود!

ما در نشریات وابسته به چپ غیرمذهبی ایران در خارج از کشور نیز در سال های اخیر شاهد بی امان همین نوع نگرش نسبت به رویدادهای ایران و جهان بوده ایم. نگرشی که تحت تاثیر آگاه و یا ناآگاه جنجال های نویتی داخلی و جهانی و کارزار ایدئولوژیک جهان سرمایه داری تحت عنوان «ایدئولوژی زندانی» برای فلج سیاسی چپ بوده است. سیاست «تحریم» و انفعال از جمله حاصل مستقیم همین نبرد ایدئولوژیک است.

همانطور که در بالا توضیح داده شد، یکی از شیوه هایی که جریان های پسامدرنیستی برای مبارزه با «علم تاریخ» بکار می برند، شیوه «اتمیزاسیون» است. این به این معناست، که تحلیل پدیده از کل به جزء، با رسیدن به جزء پایان می پذیرد. بازگشت دوباره به کل عملی نمی شود. پدیده در اجزای «اتمی» آن با دقت علمی برشمرده نمی شود، بدون آنکه روابط متقابل درونی و بیرونی آن، تاثیر پذیری متقابل درونی و بیرونی آن، حرکت و رشد تاریخی آن و ... مورد توجه قرار داده شود. در جامعه، اتم ها، یعنی همان «اندیویدوال» ها. آنها به نوعی مطرح می شوند، که گویا عناصری کاملاً

مستقل هستند و اگر روابطی هم با انسان‌های دیگر دارند، این روابط موقتی است، چرا که تابع اصل «بالترین سود» می‌باشد. این شیوه و اسلوب را «توری بازی» می‌نامند. بدین ترتیب که متحدان و یاران یک بازی، بر مبنای نیاز و سود مورد نظر، قابل تعویض و جایجایی هستند. گویا نظم اجتماعی هر لحظه می‌تواند، نه بر مبنای ادامه روندهای متحول اجتماعی و انقلابی، بلکه بر مبنای «مناسب‌ترین» و یا «عقلایی‌ترین» نیازها و ضرورت‌ها تغییر یابد. و البته این نیاز و شیوه عقلانی را خود نظام، از درون خود و برای حفظ بقای خود، پیدا می‌کند. یعنی سرمایه‌داری برای بقای خود و ابدی‌سازی نظام، شیوه‌های عقلانی و مناسب تحولات را می‌یابد و بدین ترتیب نیازی به انقلاب نیست و این نظام به نظام دیگری هم فرا نخواهد روئید. با چنین استدلالی بدیهی است که انقلابیون و طرفداران سوسیالیسم باید در خدمت همین شیوه قرار گیرند و با نفی تحول انقلابی در مقابل جنبش‌های اجتماعی بایستند!

همین استدلال و شیوه نگرش به تحولات و پدیده‌های اجتماعی در جمهوری اسلامی نیز اکنون در میان چپ‌غیرمذهبی (در اینجا بحثی با چپ مذهبی نیست، که اساساً نقطه نظرات اقتصادی و سیاسی آن بررسی دیگری را می‌طلبد) با همین اصطلاح وجود دارد. از جمله اینکه «نظام جمهوری اسلامی برای حفظ خود، از درون خود شخصیتی را بالا کشیده است، تا خود را حفظ کند!» در اینجا نیز نقش جنبش مردم و قدرت آن برای تحمیل عقب‌نشینی به ارتجاع مطرح نیست. در دل همین استدلال نیز آرایش طبقاتی رژیم و نظام و گروه‌بندی‌های درونی و پیرامونی آن نادیده انگاشته شده و همه یکسان و بطور کلی «نظام» - «رژیم ملاما»، «رژیم ولایت فقیه» - معرفی می‌شوند و در عین «چپ‌نمایی» درباره ضرورت «برندازی کامل» آن، «انفعال» نه تنها پیشه می‌شود، بلکه توصیه هم می‌شود.

از جمله شیوه‌های عقلانی و «مناسب‌ترین» هانسی که در اوج بحران‌های نویتی سرمایه‌داری، به عنوان راه گریز از تحولات ترقی‌خواهانه اجتماعی مطرح می‌شود، «دولت متخصصین» (پیشنهاد این روزهای «رسالت» برای ایران!) است. نه دولت متکی به توازن نیروها، طبقات و اشرار اجتماعی و برای پاسخگویی به تغییر این توازن‌ها، بلکه دولتی متخصص که در خدمت نظام و برای یافتن راه چاره‌ای برای نجات سیستم و نظام از بحران است. نام آراسته «متخصصین»، البته نامی فریبنده است و برای دورانی هم می‌تواند جنبش‌ها را سردرگم کرده و فرصت بازیابی خویش را به سرمایه‌داری و اشرار حاکم آن بدهد.

در ادامه همین کابزار ایدئولوژیک سرمایه‌داری است، که اغلب جریان‌ها و «ایسم» هانسی که ناگهان در سطح جنبش چپ پخش شده و برای دورانی آنها را به خود مشغول می‌کند، عملاً همین هدف، یعنی سردرگمی و ایجاد فرصت برای فرار از بحران نظام سرمایه‌داری را با خود همراه دارند. جریاناتی نظیر «مکتب فرانکفورت»، «اندیویدوآلیسم»، «اگرستانسالیسم»، «پسامدرنیسم» و ... از همین نوع سرگرمی‌های گمراه‌کننده و فرصت‌ساز برای سرمایه‌داری هستند. البته برای جلب جنبش‌های چپ و احزاب و افراد معتقد به مارکسیسم، اغلب عنوان می‌کنند که این تلاش‌ها «برای جبران کمبودهای مارکسیسم» و یا «مدرنیزه» کردن و معاصر کردن مارکسیسم است! بدین ترتیب، همه آنها که مدعی ایدئولوژی‌زدانی از خود و سازمان و حزب خویش می‌باشند در عمل دنباله‌رو «ایسم» هانسی شده‌اند که سرمایه‌داری به عنوان شاخه‌های ایدئولوژی «آینده‌آلیسم» به جنبش‌های چپ تلقین می‌کند. زنده یاد احسان طبری در نوشتاری کوتاه تحت عنوان «تحلیل جامع و تحلیل متناسب» در «یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی» برداشتی کلی از این دو شیوه عمل دیالکتیکی و پسامدرنیستی ارائه می‌دهد.*

«اتیزاسیون» در پی اثبات این امر است که در جامعه نه طبقات، بلکه انسان‌ها عمل می‌کنند و عمل آنها نیز نه بر پایه «منافع طبقاتی»، بلکه بر پایه منافع «اندیویدوآلیستی» است. عمل اندیویدوم نیز طبق قوانین «عقلایی» برای دسترسی به «مناسب‌ترین» optimal سود و نمره ممکن، انجام می‌شود. روبرت اشتیگروالد Robert Steigerwald، فیلسوف آلمانی در کتاب «خداحافظی با ماتریالیسم؟ ماتریالیسم و علوم مدرن»، صفحه ۲۸۹ این نکته را اینگونه توضیح می‌دهد: «(به نظر پسامدرنیست‌ها) بجای برداشت نادرست مارکسیسم درباره ماتریالیسم تاریخی، باید تاریخ را ناشی از عمل عقلایی اندیویدوم‌ها دانست، که گویا واقعیت اجتماعی و تاریخی جامعه بشری را تشکیل می‌دهند. این شیوه اتیزاسیون جامعه کوشش می‌کند تا اسلوب اندیویدوآلیستی را حاکم بر روندهای اجتماعی معرفی کرده و آنرا القاء کند. این تئوری رشد نیروی محرکه جامعه را چنین توضیح می‌دهد، که کمبود، اجباراً رشد نیروهای مولده را باعث می‌شود و بدین ترتیب ما مجبور می‌شویم به رشد تکنیک‌های جدید رو بیاوریم. این روآوری بر پایه «اصل عقلانی» صورت می‌گیرد و نشان می‌دهد که اولویت با رشد کدام نیروهای

* احسان طبری:

تحلیل جامع و تحلیل متناسب

۱- تحلیل جامع و تحلیل قسمی یا جزئی partiel

منطق متداول بورژوا تنها بتوصیف سطحی پدیده‌های فوقانی هر پروسه‌ای اکتفا می‌کند. این درست برخورد ابتدائی کودکان بقضایا و پدیده‌هاست، که بتوصیف و سپس تعلیل سطحی پدیده‌های ظاهر اکتفا می‌کند. منطق دیالکتیک می‌طلبد که بتوصیف و تعلیل پدیده‌های سطحی اکتفا نکنیم و در ماهیت غور قشایم. ولی در اینجا نیز آن دامنه لازم که خواست منطق دیالکتیک است، بررسی و تحلیل داده نمی‌شود، زیرا معمولاً به تحلیل‌های قسمی و جزئی اکتفا می‌گردد. یعنی پدیده‌ها در تمام عرض و طول آن، در تمام سیر تکامل تاریخی آن، در تمام ابعاد طبیعی آن، در تمام جوانب متنوع آن در نظر گرفته نمی‌شود و غالباً یک یا چند جنبه، بخش (و شاید هم بخش بزرگ، ولی بجهت بخشی) از پدیده مطالعه می‌شود.

تحلیل زمانی که تحلیل جامع باشد، یعنی تمام پدیده را از مبدأ تا انتها، از آغاز تا انجام، از فراز تا فرودش مورد بررسی عمیق قرار دهد، می‌تواند به ماهیت دست یافت. ماهیت یعنی آن قوانین ویژه درونی که پدیده را اداره می‌کنند و موضع تمام ظواهر و بروزات سطحی پدیده هستند. از آنجا که ماهیت پیوسته از انظار پنهانست و فقط در اثر انتزاع عمیق و مشخص و دارای مضمون قابل حصول است، لذت درونکاوی پدیده‌ها باید همه جانبه، ژرف و جدی باشد.

تحلیلی صحیح است که بتواند پیوند درونی صدها و هزارها پدیده ظاهری را بوسیله یک‌رشته قوانین هادی که خاص و ویژه پدیده است، روشن سازد.

صدها و هزارها پدیده اقتصاد جامعه سرمایه‌داری را مارکس با ی‌رشته قوانین جنبش کالا توضیح می‌دهد. مارکس تنها به تحلیل یک بخش از پدیده‌ها (بحران - بازار - قیمت - سود - استعمار و غیره) اکتفا نمی‌کند، بلکه سرمایه‌داری را به مثابه یک پروسه کامل در سیر تاریخی آن می‌گیرد و با درونکاوی عمیق یک سلسله قوانین ماهوی آنرا روشن می‌سازد.

عیب تحلیل قسمی و جزئی آنست که نمی‌تواند انتظام و ترتیب قانونی درون پدیده را فاش کند و تضادها را حل کند و مشکلات را پاسخ گوید.

۲- تحلیل متناسب و غیرمتناسب

تحلیل متناسب، یعنی تحلیلی که در آن تناسب Proportion موجود بین اجزاء واقعیت حفظ شود، یعنی عمده، عمده باشد و غیرعمده، غیرعمده. بخش بزرگ و بخش کوچک، همچنان که هست، منعکس شود، کل و جزء، فرع و اصل در جای خود باشند.

تحلیل نامتناسب، تحلیلی است که در آن تناسب موجود بین اجزاء واقعیت، یا در نتیجه جهل، یا در نتیجه غرض، یا در نتیجه عدم دقت کافی، بهم بخورد و غیرعمده جای عمده را بگیرد، فرع جای اصل را، جزء جای کل را، کوچک جای بزرگ را ... الخ.

مغایله در تناسب اجزاء واقعیت یکی از اسالیب سفسطه است. یافتن تناسب لازمه بین اجزاء واقعیت و انعکاس صحیح و موثق ade quat آن در احکام بسیار دشوار است و نیز کشف سفسطه‌ای که در این انعکاس می‌شود، آسان نیست.

مولده باید باشد. بدین ترتیب نبرد طبقاتی در جامعه انکار می‌شود و انسان منفرد و «قواعد بازی» جای همه چیز را می‌گیرد.»

مرور مطالب نشریات چپ مهاجر، به ویژه دو نشریه «کار» و «نامه مردم» در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری که مملو از انکار آرایش نیروها در جامعه، حقیقت‌گرایی‌های متفاوت طبقاتی در نظام و حکومت، تفاوت این شیوه با آن شیوه حکومتی، بی تفاوتی در برابر آن گرایش متمایل به سرکوب بیشتر در حکومت در برابر آن دیگر گرایش مقابل آن صف‌آرانی کرده و متکی به نیاز جامعه و خواست مردم به مقابله برخاسته و ... همه و همه پایه‌های تئوریک دارد و باید بدانها توجه کرد. تمام کوشش تاریخی حزب توده ایران که اکنون اعتبار تئوریک و تاریخی آن محسوب می‌شود، در تمام دوران‌های شکست و عقب‌نشینی، یورش‌های نویتی تئوریک امپریالیسم و سرمایه‌داری، تشویق و ترویج کج‌اندیشی‌های تئوریک و ... برپایه همین اصول شکل گرفت و باید کوشید به این اصول و این کوشش تاریخی پایبند باقی ماند!